

## خلوت جان

در گلستان صفا چون تو گلی زیبا نیست  
شوخ شیرین سخنی چون تو پری سیما نیست  
دور از روی تو در خلوت جان سوخته ایم  
جز خیال تو کسی در شب غم با ما نیست  
چون صبا روز و شبان در گذرت در بدریم  
بار صد غصه کشیدیم و ترا پروا نیست  
تا چشیدیم از آن چشمه ی نوشت جامی  
در سر ما دگر از حسرت می غوغا نیست  
نازنین عمر چنان باد ز کف میگذرد  
دردم امروز دوا کن که غم فردا نیست  
بی تو غمخانه ی دل ظلمت بیت الحزن است  
روی بنمای که ما را چو تو بزم آرا نیست  
به عبث دل به سر زلف سیاهت بستیم  
چون ترا شیوه بجز سوختن دلها نیست

رضا شاپوریان  
یکشنبه ۱۱ اکتبر ۱۹۹۹